سیّد بمان، که نیازمندیم

محسن رنانی
استادیار اقتصاد در دانشگاه اصفهان

اشاره:
شمارش معکوس هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده است. صرفا ۳۸ روز دیگر تا تجدید حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ فرصت باقی مانده است. به رغم اظهار نظرهای نزدیکان رئیس جمهور، تردید در خصوص حضور حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی برای دور بعدی ریاست جمهوری همچنان ادامه دارد. سیل تومارها، نامه‌ها و درخواست‌ها از سوی گروهها، جمعیت‌ها، احزاب و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی به منظور ترغیب رئیس جمهور همچنان ادامه دارد. آنچه در زیر ملاحظه می‌کنید یکی از همین نامه‌ها است که از سوی محسن رنانی، استادیار محترم اقتصاد دانشگاه اصفهان خطاب به حجت‌الاسلام خاتمی تهیه شده است.

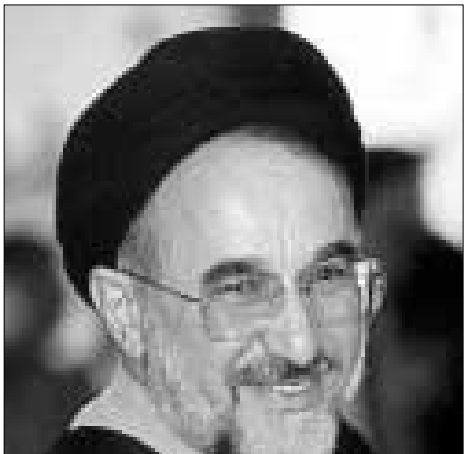

آقای خاتمی
سلام بر شما

اجازه می‌خواهم ساده باشم و صریح، خاتمی خطابتان کنم و بی‌پرده سخن بگویم. پیام نه پایان آمد این دفتر/ تن در آسمانه نوروز، دانشجویان مرا کلافه کرده بود. آنان از من می‌پرسیدند که خاتمی می‌آید یا نه؟ و باید بیاید یا نه؟ پاسخ مثبت من آنان را شگفت زده کرد. چرا که بارها در درس اقتصاد کلان دیده بودند که هنگامی که سیاست‌های اقتصادی درست یا خطایی که دولت اتخاذ کرده است را بحث می‌کردیم، معتقد بودم که اتخاذ هر گونه سیاست اقتصاد جدیدی - درست یا خطا - در شرایط فعلی ایران، خطاست، و می‌گفتم که بهترین سیاست دولت این است که فعلاً سیاست گذاری جدید را متوقف کند. آنان بارها و بارها از من شنیده بودند که: رسالت تاریخی خاتمی در همان دو خرداد ۷۶ پایان یافت. خاتمی پروژه تولد دوم خرداد را به خوبی هدایت کرد و همچون قابله‌ای ماهر نوزاد اصلاحات را به دنیا آورد. اکنون جامعه، جوان، نوزاد را پرورش خواهد داد و به بلوغ خواهد رساند.

من البته هنوز به این دیدگاه معتقدم و اصلاحات را موجودی مستقل از خاتمی می‌دانم و بر این باورم که اگر این نوزاد سالم باشد و بهنگام به دنیا آمده باشد، بی خاتمی زیست خواهد کرد و بلوغ خواهد یافت. و اگر سالم و بهنگام به دنیا نیامده باشد، با خاتمی نیز بقا نخواهد یافت. اما در آن جلسه و جلسه‌های دیگر با دانشجویان در مورد ضرورت تداوم حضور خاتمی در عرصه سیاسی جامعه گفت و گو کردم. سخن من این بود که تداوم حضور خاتمی نه فقط به عنوان پرچمدار اصلاحات بلکه به عنوان «سیاست مداری از نوع دیگر» و نمونه‌ای از بلوغ سیاست‌مداران ایرانی، ضروری است. دانشجویان از من قول گرفتند که حاصل سخن را برای رئیس جمهورشان بنویسم و اینک جان کلام:

آقای خاتمی
می دانیم که خسته اید

دیگر فرصت نمی‌کنید حافظ بخوانید، فلسفه را زمین گذاشته‌اید، کتابهایتان همانطور ناتمام مانده است. دیگر یاران طریقت را نمی‌بینید و اطرافتان پر است از اصحاب قدرت. می‌دانیم دلتان تک زده است دوباره به کتابخانه باز گردید. اما شما در خرداد ۷۶ کتابی را گشودید که پنجره‌ای بود به افق‌هایی تازه. ما بسیار کوشیدیم که پنجره‌های دیگری بگشاییم و شما را رها کنیم کنیم تا به کتابخانه‌تان باز گردید. اما نشد. نتوانستیم یا نگذاشتند، فرقی نمی‌کند ما هنوز به پنجره شما نیازمندیم، نور می‌خواهیم و هوایی تازه.

آقای خاتمی، مردن در راه یک هدف مقدس آسان است. آنچه مشوار است، ماندن است و زجر کشیدن و صبوری ورزیدن. تصمیم خاتمی در خرداد ۷۶ «تصمیمی خطیر» بود برای یک «هدف مقدس» و خاتمی با نیاز می‌آمد، با اکنون که آمد باید تا پایان بماند. در تصمیم خطیر، شکست و پیروزی وجود ندارد، اصل بر رفتن است تا پایان راه. رفتن تا پایان راه، همان پیروزی است، حتی اگر به مرگ بینجامد و ماندن در میانه راه، شکست است، حتی اگر محبوب بمانی و مگر تمامی این راههای پیچاپیچ و پایان ندارد که می‌رفتند، به نقطه تلاقی و پایان نمی‌رسند؟ پس:

اذا عشقت فی امر مروم
فلا تلتفت بماذون النجوم
فطعم الموت فی امر حقیر
کطعم الموت فی امر عظیم

خاتمی امروز در مکّه است. او در خرداد ۷۶ تصمیم خطیری گرفت. تصمیمی بی‌بازگشت، و از مدینه الهام عازم شد. امروز در مکه امید است و می‌خواهد کاری کند که مکه پایان راهش باشد. اما تا کربلای آزادگی راه درازی در پیش است. خاتمی هنوز همه هستی خویش را نباخته است. او هنوز گرانبار از عزت و آبرو است. باید تا کربلا بورد و مانده سرمایه اعتبار و آبروی خویش را در راه این ملت بیازد، که بی این، پاکبازی تمام نیست. هنوز دلهای امیدوار زیادی در راه است. قطعاً پیش از هفتاد و دو دل، هنوز اهلّ من ناصر/ نگفته‌ای و میلیونها انسان امیدوار، کرد توانند آیا پیش از آن که اهل من ناصر/ بگویی، روی به بازگشت می‌کنی؟ انصاف نیست. می‌ترسم از این نقطه بازگردی و تا پایان حسرت بری که چرا این قافله را تا پایان همراهی نکردی.

هر مؤمنی یک بار در ابتلای عظیم می‌افتد. تا سقف ظرفیت او و حجم صبر او و میزان گذشت او و صدق او و توکل او آشکار شود. و ابتلای خاتمی خرداد ۸۰ است نه خرداد ۷۶. خاتمی در خرداد ۷۶ اگر رای نمی‌آورد چیزی از کف نمی‌داد. ولی گمان می‌کرد اگر رای بیاورد گره‌های زیادی بر دست و زبان این ملت است که می‌تواند بگشاید، بنابراین، به میدان آمدن، گذشت زیادی نمی‌خواست. ولی ابتلای عظیم خاتمی امروز است. اگر رای بالا نیاورد، زبان طعن معاندان گشوده‌تر از حال می‌شود، و همه راههای اصلاحات را بر او می‌بندند، و اگر با رای بالا انتخاب شود، تنها انتظارات جدیدی ایجاد می‌شود، بدون آن که مطمئن باشد به این انتظارات می‌توان پاسخ داد. آخر ساختارهای عقب مانده اقتصادی و فرسوده حقوقی و فاسد سیاسی، که حاصل انباشت خطاهای تاریخی مدیریت کشور است را که در یکی دو سال نمی‌توان اصلاح کرد. بنابراین، اعتبار به کف آمده در ایندهای نه چندان دور از دست خواهد رفت. پس چرا بماند؟ پس ورود به چنین شرایطی، برای خاتمی ابتلای عظیم است و ماندن او گذشت می‌خواهد. تصمیم درست در چنین شرایطی فقط از عاشقان پاکباز ساخته است.

خُنک آن قمار بازی که بباخت
هر چه بودش
بمانَد هیچش الا هوس قمار دیگر

آخر خاتمی به خوبی می‌داند که اگر دستی از غیب بیرون نیاید و طایر قدس همتی بدرقه راه این ملت نکند، به زودی از درون و بیرون دچار گردابهایی خواهد شد که رستن از آنها به معجزه می‌ماند. در بیرون، دنیادر حال تحولات عظیمی است. پایان عصر «انقلاب انفجاری» در فن آوری، در علم و در جامعه اوج را رسیده است. بشر دیگر انقلاب نخواهد کرد. چرا که تحولات گسسته اما عظیم و یکباره در علم و تکنولوژی پایان یافته و عصر انقلابهای ذره‌ای اما مستمر آغاز شده است. هر روز بشر شاهد تعداد انبوهی پیشرفت‌های کوچک و ذره‌ای است که ظاهراً به چشم نمی‌آید ولی دست به دست هم داده‌اند و لحظه به لحظه دنیا را تغییر می‌دهند. بنابراین دیگر نه تنها انتظارات افراد انباشته شده نمی‌شود تا به صورت انقلاب در آید بلکه حتی دست تخیل افراد نیز به دامن تحولات دنیای واقع نمی‌رسد. بشریت امروز به آینده نمی‌رود بلکه به آینده پرتاب می‌شود. «اثر پروانه‌ای» و «رشد به توان مجهول» هزینه می‌کند. بنابراین بسیاری از سیاست گذاری‌ها با یکدیگر متضاد، متداخل و گاه متناقض خواهد بود. چنین وضعیتی نه تنها فضای عمومی کشور را بی‌ثبات و مبهم می‌کند بلکه موجب تحمیل هزینه‌های تکراری بر دوش مردم می‌شود.

مثلاً از یک سو وزارت خارجه هزینه‌ای زیاد صرف حل و فصل مسائل میان ایران و اروپا، بویژه مسأله سلمان رشدی، می‌کند. از طرفی دیگر بر دستگاههایی برای قتل سلمان رشدی تبلیغ می‌کند و حتی می‌گذارند. نمی‌گویم چنین نکنند، اما لااقل در مسؤولین کشور باید این دو کار هماهنگ باشد. اگر دولت موافق وجود دارد که آن متعهد باشد. یا از یک سو وزارت بازرگانی در تلاش است تا ایران به عضویت سازمان تجارت جهانی درآید و از سوی دیگر برخی دستگاهها و نهادهایی با کوبیدن بر طبل خصومت با آمریکاوجگونه مخالفت آمریکا با عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی می‌شوند. از یک سو وزارت علوم می‌کوشد تا با برقراری ارتباطات علمی میان داخل و خارج و اعزام دانشجوی بورسیه و دعوت از اساتید خارجی موجب ترمیم انقطاع علمی موجود در کشور شود، از سوی دیگر نیز عده‌ای با رفتارهایشان موجب فرار مغزها از کشور می‌شوند. البته جامعه ما تاکنون توانسته است این گونه هزینه‌های مکرر را تحمل کند، چرا که از کسه نفت پرداخت شده است. اما به هر حال در چنین فضایی هیچ اقتصادی سامان نخواهد یافت. با این وضعیت خاتمی به خوبی می‌داند که مفهوم «مانع ملی» تا چه پایه در این کشور، غریب است.

خاتمی به خوبی می‌داند که نظام اداری که او وارث و در راس آن است، همچون مرکبی است بی‌لگام که راه خود را می‌رود نه راهی که او می‌خواهد. هرم مدیریتی کشور در سالهای پس از انقلاب به دو قسمت زیرین و زیرین تبدیل شده است: دوزنده‌ای در زیر و مثلثی در بالا دادوستدی میان این دوزنده و آن مثلث نیست نیروهای شیاسته این دوزنده به آن مثلث راه نمی‌یابند و مدیران نشایسته آن مثلث به دوزنده جابه‌جا نمی‌شوند. خاتمی مجبور است کشور را با مدیرانی که پلکان سازمانی را به طرق معمول طی نکرده‌اند و سازمان خویش را فقط از بالا نظاره کرده‌اند، بسازد، و کاری کرد که نامسکن است. چنین نظام اداری بیماری، فقط به این علت تاکنون دوام آورده است که در پشت آن یک نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت‌های نفتی قرار داشته است.

نظام بودجه ریزی فعلی ایران - که تداوم آشفته‌ای از همان نظام بودجه ریزی سالهای قبل از انقلاب است - در اوایل دهه پنجاه، عامدانه به گونه‌ای طراحی شده است که توزیع رانت‌های حاصل از درآمد نفت میان گروههای ذینفع حول قدرت سیاسی، شفاف نباشد. خاتمی می‌داند که اصلاح این نظام بودجه ریزی تقریباً ناممکن است، چرا که تمامی مدیرانی که هم اکنون در مثلث فوقانی هرم مدیریت کشور حضور دارند، به این نظام توزیع رانت‌ها خو کرده‌اند و حفره‌های ناکارایی شان را از طریق رانت‌های این نظام توزیع، جبران می‌کنند. بنابراین آن‌اند به اصلاح چنین نظامی تن نخواهند داد همچنان که تاکنون تن نداده‌اند. و خاتمی به خوبی می‌داند که توسعه سیاسی‌اش عقیم خواهد ماند، اگر نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت، اصلاح نشود. چرا که توسعه سیاسی به معنی متناسب کردن اجرای مختلف جامعه و توزیع متناسب قدرت سیاسی میان آنهاست. و تا زمانی که نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت، خون حیات بخش درآمد نفت را نامعادلانه و غیر شفاف توزیع کند، توزیع قدرت سیاسی موجود، عملاً اصلاح نخواهد شد.

خاتمی به خوبی می‌داند که شرط کافی برای رشد اقتصادی در ایران وجود ندارد. اکنون هر چه او بر تحقق شرط لازم برای رشد اقتصادی، یعنی برنامه ریزی و اجرای سیاست های اقتصادی معطوف به رشد، پافشاری کند، نتیجه‌ای نخواهد داد. تمامی مکاتب و نظریه‌های اقتصادی ، تئوری‌ها و سیاست‌های پیشنهادی خود را بر یک پیش فرض مهم - به عنوان شرط کافی - استوار می‌کند. آن پیش فرض چنین است: یک حکومت کارآمد (خیرخواه و همه چیزدان) بر سر کار است که از امنیت و حقوق مالکیت به خوبی حفاظت می‌کند. حفاظت از امنیت و حقوق مالکیت دارای معنی مشخص می‌شود که حکومت دارای یک نظام حقوقی و دادگستری باشد که نه تنها از نظر سازماندهی و تکنولوژی مورد استفاده، متناسب و هماهنگ با سازماندهی و تکنولوژی نظام اقتصادی کشور باشد، بلکه دارای بنیاد اجتماعی، صدالبته با صدای همه جهانیان گوه خورده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر این به بنا بداد دروه‌ای را که تورم و فشار اقتصادی نیرویی شود در جهت تسریع تحولات و حرکت‌های سیاسی و سازنده و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر به بنا بداد دوره‌ای را که تغییر شاخص قیمت در بورسهای جهانی به بازی سیاست مداری جامعه آمده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر به بنا بداد دوره‌ای را که سیاست مدار ایرانی را دنیا همان اندازه بخواهد، که ملتش، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به بنا بداد دوره‌ای را که تغییر ارزش پول ملی، و بر این بیفزایم که خسن خداداد دارد و دلیری هم می‌برد. بنابراین حداقل در چهار سال آینده او امیدی به یک جهش اقتصادی ندارد.

خاتمی به خوبی می‌داند که انفجار جمعیت در سالهای گذشته، به زودی انفجارهای اجتماعی دیگری به دنبال خواهد داشت. بحران آموزش، بحران اشتغال، بحران ازدواج و بحران مسکن بحرانهای پی‌درپی خواهند بود که از موج جمعیت جوان ۶۰ درصدی کشور، به زودی سر بر خواهند آورد و می‌توانند به تهدامی اعتبار خاتمی را، بدیله تمامی اعتبار نظام را به جالش فرا خوانند.

آری خاتمی همه اینها را می‌داند و خیلی چیزهای دیگر را نیز. و می‌داند که کار چندانی از او ساخته نیست. اما این را نیز می‌داند که با وجود همه این بحرانهای در پیش رو، اگر نباید ممکن است امروز بحرانی آغاز شود که موجب پدیداری زودرس بحرانهای فردا شود و همه بحرانهایی که قرار است در طول سالیان بعد پدیدار شوند و احتمال عبور تدریجی از آنها وجود دارد. امروز به گونه‌ای متراکم به یکباره پدیدار شود و هیچ فرصت بازگشتی برجای نگذارد.

پس خاتمی باید بماند. و البته که گذشت می‌خواهد که همه این دشواریها را بداند و باز، بماند. اما دلمان روشن است که می‌ماند. آخر او هنوز آقدر ارزشی و بی خشم و نفرت سخن می‌گوید و هنوز آنقدر به مردمش نزدیک است که زمزمه آنان را نیز می‌شنود، که با خود می‌گویند:

«با این سکوت اضطراب آلود
با این شب و این برکه مسدود
با کشتی بی بادبان بر ساحل افتاده
پاروزنان وحشت از طوفان شب زاده
و ناخدای دل به تقدیر خدا داده
کی می توان خورشید را یافت؟
کی می توان - تا مرز استغنا - به چنان تاخت؟
کی می توان آینده را ساخت؟»

پس آنان را تنها نخواهد گذاشت و ناامید نخواهد کرد.

و مگر ممکن است خاتمی نباید؟ آیا می‌توان پذیرفت که جامعه سرمایه گذاری عظیمی در یک کارخانه فولاد انجام دهد ولی پس از چندین سال که کارخانه آماده بهره‌برداری شد، اعلام شود که آن کارخانه به موزه تبدیل خواهد شد؟ اگر موزه می‌خواستیم باید موزه می‌ساختیم. آیا نباید ما ناامید نیستیم که آن همه سرمایه و عشق که این جامعه خرج کرد تا خاتمی، خاتمی شد، از دست رفته است؟ مگر این جامعه بسته سال محبوس بوده نکرد و آزمونهای مختلف از سر نگذارند تا شوند؟ آیا از این همه سرمایه فقط ۳ سال می‌توان بهره جست؟ این چهار سال نیز خوده به نوعی دوران آزمون و کسب تجربه بود. می‌توان تصور کرد که اکنون که خاتمی یک سرمایه بلوغ یافته می‌است او را به موزه تاریخ بسپاریم؟ تحسین کنیم؟ بلیه به هوش بود تا با آبی که باید امروز بخوریم، برای ساختن تاریخ فردا، خشت نمالیم. آخر مگر نه آن که رئیس جمهور باید حافظ سرمایه‌ها و منافع ملی کشور باشد و مرگ نه آن که خاتمی یکی از منافع ملی ماست؟ آیا رئیس جمهور این سرمایه را به سود خود مصادره خواهد کرد؟

آقای خاتمی، معرکه‌ای تَالوا الیّر حتی تُنفقوا مما تُحبون، برای شما فرا رسیده است. تاریخ معاصر ایران به یاد دارد دوره‌ای را که فشار برای تحول، و درخواست برای اصلاح و امواج دگرگونی، در بیرون و درون این جامعه، هم راستا بوده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد دوره‌ای را که تورم و فشار اقتصادی نیرویی شود در جهت تسریع تحولات و حرکت‌های سیاسی و سازنده و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد دوره‌ای را که تغییر شاخص قیمت در بورسهای جهانی به بازی سیاست مداری جامعه آمده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد که یک سیاست مدار ایرانی را دنیا همان اندازه بخواهد، که ملتش، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد سیاست مداری را که علاوه بر آن که دانش دارد، تجربه هم کسب کرده است، آسیب‌هایی را در تجربه خود می‌شناسد و گُله نمی‌بیند و امکان دارد، هم دارد، و بر این بیفزایم که خسن خداداد دارد و دلیری هم می‌داند، و اکنون چنین شده است.

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت
آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

تا کی دریاره باید مردم این دیار صبوری کنند و انتظار بکشند تا مهربانی، شهریار شود؟ برای این مردم، همیشه تاریخ، داشتن یک شهریار مهربان صادق می‌داند، و اکنون چنین شده است.

هم اکنون دلتان لک زده است دوباره به کتابخانه باز گردید.
اما شما در خرداد ۷۶ کتابی را گشودید
که پنجره‌ای بود به افق‌هایی تازه. ما بسیار کوشیدیم
که پنجره‌های دیگری بگشاییم و شما را رها کنیم
تا به کتابخانه‌تان باز گردید. اما نشد.
نتوانستیم یا نگذاشتند، فرقی نمی‌کند
ما هنوز به پنجره شما نیازمندیم.
نور می‌خواهیم و هوایی تازه

این سالار خرداد، پنجره‌ای گشوده‌ای و افق هایی نموده‌ای و دلهای انبوهی ربوده‌ای، و اکنون نسلی امیدوار به این پنجره آویخته‌اند. ترسم بروی و پنجره را به روی دستان امیدوار این نسل ببندند. اندکی صبوری کن ای مرد. این نسل به سرعت می بالد. قامت می کشد و به روی پایش به زمین محکم می‌ایستد. آنگاه بر پای خود خواهد ایستاد و پنجره‌ها خواهد ساخت.

ایا سید اصلاحات، تو می‌دانی که سیاست مدار خوب درویژگی دارد که تا زمانی که آن در دو کفه دارد، تجربه دو دست دعا نگه دارد. یکی آن که با مردم و مثل مردم سلوک کند، تا دهان نبرند که نافته‌ای جدا بافته است، و ارتباطات علمی میان داخل و خارج و اعزام دانشجوی بورسیه و دعوت از اساتید خارجی موجب ترمیم انقطاع علمی موجود در کشور شود، از سوی دیگر نیز عده‌ای با رفتارهایشان موجب فرار مغزها از کشور می‌شوند. البته جامعه ما تاکنون توانسته است این گونه هزینه‌های مکرر را تحمل کند، چرا که از کسه نفت پرداخت شده است. اما به هر حال در چنین فضایی هیچ اقتصادی سامان نخواهد یافت. با این وضعیت خاتمی به خوبی می‌داند که مفهوم «مانع ملی» تا چه پایه در این کشور، غریب است.

خاتمی به خوبی می‌داند که نظام اداری که او وارث و در راس آن است، همچون مرکبی است بی‌لگام که راه خود را می‌رود نه راهی که او می‌خواهد. هرم مدیریتی کشور در سالهای پس از انقلاب به دو قسمت زیرین و زیرین تبدیل شده است: دوزنده‌ای در زیر و مثلثی در بالا دادوستدی میان این دوزنده و آن مثلث نیست نیروهای شیاسته این دوزنده به آن مثلث راه نمی‌یابند و مدیران نشایسته آن مثلث به دوزنده جابه‌جا نمی‌شوند. خاتمی مجبور است کشور را با مدیرانی که پلکان سازمانی را به طرق معمول طی نکرده‌اند و سازمان خویش را فقط از بالا نظاره کرده‌اند، بسازد، و کاری کرد که نامسکن است. چنین نظام اداری بیماری، فقط به این علت تاکنون دوام آورده است که در پشت آن یک نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت‌های نفتی قرار داشته است.

نظام بودجه ریزی فعلی ایران - که تداوم آشفته‌ای از همان نظام بودجه ریزی سالهای قبل از انقلاب است - در اوایل دهه پنجاه، عامدانه به گونه‌ای طراحی شده است که توزیع رانت‌های حاصل از درآمد نفت میان گروههای ذینفع حول قدرت سیاسی، شفاف نباشد. خاتمی می‌داند که اصلاح این نظام بودجه ریزی تقریباً ناممکن است، چرا که تمامی مدیرانی که هم اکنون در مثلث فوقانی هرم مدیریت کشور حضور دارند، به این نظام توزیع رانت‌ها خو کرده‌اند و حفره‌های ناکارایی شان را از طریق رانت‌های این نظام توزیع، جبران می‌کنند. بنابراین آن‌اند به اصلاح چنین نظامی تن نخواهند داد همچنان که تاکنون تن نداده‌اند. و خاتمی به خوبی می‌داند که توسعه سیاسی‌اش عقیم خواهد ماند، اگر نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت، اصلاح نشود. چرا که توسعه سیاسی به معنی متناسب کردن اجرای مختلف جامعه و توزیع متناسب قدرت سیاسی میان آنهاست. و تا زمانی که نظام بودجه ریزی مبتنی بر توزیع رانت، خون حیات بخش درآمد نفت را نامعادلانه و غیر شفاف توزیع کند، توزیع قدرت سیاسی موجود، عملاً اصلاح نخواهد شد.

خاتمی به خوبی می‌داند که شرط کافی برای رشد اقتصادی در ایران وجود ندارد. اکنون هر چه او بر تحقق شرط لازم برای رشد اقتصادی ، یعنی برنامه ریزی و اجرای سیاست های اقتصادی معطوف به رشد، پافشاری کند، نتیجه‌ای نخواهد داد. تمامی مکاتب و نظریه‌های اقتصادی ، تئوری‌ها و سیاست‌های پیشنهادی خود را بر یک پیش فرض مهم - به عنوان شرط کافی - استوار می‌کنند. آن پیش فرض چنین است: یک حکومت کارآمد (خیرخواه و همه چیزدان) بر سر کار است که از امنیت و حقوق مالکیت به خوبی حفاظت می‌کند. حفاظت از امنیت و حقوق مالکیت دارای معنی مشخص می‌شود که حکومت دارای یک نظام حقوقی و دادگستری باشد که نه تنها از نظر سازماندهی و تکنولوژی مورد استفاده، متناسب و هماهنگ با سازماندهی و تکنولوژی نظام اقتصادی کشور باشد، بلکه دارای بنیاد اجتماعی، صدالبته با صدای همه جهانیان گوه خورده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد دوره‌ای را که تورم و فشار اقتصادی نیرویی شود در جهت تسریع تحولات و حرکت‌های سیاسی و سازنده و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد دوره‌ای را که تغییر شاخص قیمت در بورسهای جهانی به بازی سیاست مداری جامعه آمده باشد، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد که یک سیاست مدار ایرانی را دنیا همان اندازه بخواهد، که ملتش، و اکنون چنین شده است. تاریخ معاصر ایران به یاد ندارد سیاست مداری را که علاوه بر آن که دانش دارد، تجربه هم کسب کرده است، آسیب‌هایی را در تجربه خود می‌شناسد و گُله نمی‌بیند و امکان دارد، هم دارد، و بر این بیفزایم که خسن خداداد دارد و دلیری هم می‌داند، و اکنون چنین شده است.

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت
آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

اسطوره‌اش نکنند، و راه انسانی حکومت کردن را بر او نبندند، و از نقدش نپرهیزند، و از مخالفتش نگریزند. و دیگر آن که سرمایه اعتبار و تجربه‌ای که از جامعه خویش گرفته است را درست خرج کند و تا پایان خرج کند و می‌دانی که این دومی بسیار اساسی است. آخر یک سیاست مدار خوب آن نیست که به خوبی بتواند بر امواج تهرانس . سیلاب زهدریایی جامعه را تباه کرده است و ملامتیان دهان باز کرده‌اند تا از این سیلاب آلوده نصیبی ببرند. بمان تا راه نجاتی بیابیم. مگذار این نسل طعمه ملامتیان شود.

سید! ما دنیا نشوی. علی رغم همه این دشواری‌ها، مردم ما احساس می‌کنند بسیاری از سنت‌های الهی که بشریت را در طول تاریخ براه برده است

می دانیم دلتان لک زده است دوباره به کتابخانه باز گردید.
اما شما در خرداد ۷۶ کتابی را گشودید
که پنجره‌ای بود به افق‌هایی تازه. ما بسیار کوشیدیم
که پنجره‌های دیگری بگشاییم و شما را رها کنیم
تا به کتابخانه‌تان باز گردید. اما نشد.
نتوانستیم یا نگذاشتند، فرقی نمی‌کند
ما هنوز به پنجره شما نیازمندیم.
نور می‌خواهیم و هوایی تازه

عاطفی جامعه سوار شود و از آنها اعتبار کسب کند و اعتبار به دست آمده از جامعه را به نفع مصالح خویش به کار گیرد. بلکه یک سیاست مدار خوب آن است که بتواند امواج عاطفی جامعه را کنترل و هدایت کند و از اعتبار خویش مایه بگذارد و نگذارد جامعه در گذارهای تاریخی وارد بحران‌های پرهزینه شود.

پس خاتمی خوب، خاتمی‌ای شوند، اگر محترم شمرده شوند و اگر در تصمیم‌سازی مشارکت داده شوند. سند ظرفیت‌های نهفته بسیار است، ابواب سعادت گشوده است، فرصت‌های گشایش فراوان است. بمان تا فرصت کنیم، بیندیشیم، با هم گفتگو کنیم و راه‌حل بیابیم.

راستی چرا مدیر گفت و گوی تمدنها یا مردم خویش گفت‌وگو نمی‌کند؟ چرا سکوت؟ چرا سکوت؟ و البته می‌دانیم که نگران آنی که با گفتنت، آرامش ما را برآشوبی. ما از سکوت تو نیز گفتنی‌ها را می‌خواهیم. لخند تو نیز برای ما باغی از معاست. ما می‌دانیم در همین چهار سال، خطوط سیاه محاست سید شد و برای آن که دل ما نشکند آن را رنگ می‌کنی. ما می‌دانیم که با دل کردن لبخند می‌زنی تا ما را امید ببخشی. ما می‌دانیم که دل شکسته‌ای، اما همین شکسته بیزرد به صد هزار دُرست . ما می‌دانیم که دست بسته‌ای. اما تو دست و قلاده‌ها، شرف شیرزیان.

سید محل کار تو محراب است؛ حرب با قدرت‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها. سید! تو سلوک است؛ تقوا، توکل، فروتنی و گذشت، در اوج قدرت و محبوبیت. سید! تو عاشقی و ایثار است؛ چون خورشید، سوختن بی رشوت و منت، در عین سادگی و روشنی و خوشرویی . سید! ما تو را می‌فهمیم، درد تو را می‌شناسیم و قدرتو را می‌دانیم. سید به نجابت قسم، بمان که نیازمندیم.

امروز در جامعه ما به خدمت تو آمده است. احساس می کنند بسیاری از خطاهای تاریخی مدیریت سیاسی کشور در گذشته، امروز نتیجه‌اش به خدمت اصلاحات تو آمده است. احساس می‌کنند جامعه مسلط تو در جامعه ما جواب داده است. احساس می‌کنند می‌توانند بر همه این بحران‌ها و دشواری‌ها فایق آیند؛ اگر به یاری گرفته شوند، اگر محترم شمرده شوند و اگر در تصمیم‌سازی مشارکت داده شوند. سند ظرفیت‌های نهفته بسیار است، ابواب سعادت گشوده است، فرصت‌های گشایش فراوان است. بمان تا فرصت کنیم، بیندیشیم، با هم گفتگو کنیم و راه‌حل بیابیم.

راستی چرا مدیر گفت و گوی تمدنها یا مردم خویش گفت‌وگو نمی‌کند؟ چرا سکوت؟ چرا سکوت؟ و البته می‌دانیم که نگران آنی که با گفتنت، آرامش ما را برآشوبی. ما از سکوت تو نیز گفتنی‌ها را می‌خواهیم. لخند تو نیز برای ما باغی از معاست. ما می‌دانیم در همین چهار سال، خطوط سیاه محاست سید شد و برای آن که دل ما نشکند آن را رنگ می‌کنی. ما می‌دانیم که با دل کردن لبخند می‌زنی تا ما را امید ببخشی. ما می‌دانیم که دل شکسته‌ای، اما همین شکسته بیزرد به صد هزار دُرست . ما می‌دانیم که دست بسته‌ای. اما تو دست و قلاده‌ها، شرف شیرزیان.

سید محل کار تو محراب است؛ حرب با قدرت‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها. سید! تو سلوک است؛ تقوا، توکل، فروتنی و گذشت، در اوج قدرت و محبوبیت. سید! تو عاشقی و ایثار است؛ چون خورشید، سوختن بی رشوت و منت، در عین سادگی و روشنی و خوشرویی . سید! ما تو را می‌فهمیم، درد تو را می‌شناسیم و قدرتو را می‌دانیم. سید به نجابت قسم، بمان که نیازمندیم.